



متن کامل بیانات مقام معظم رهبری در خطبه های نماز جمعه تهران - 26 / فروردین / 1379

خطبه‌ی اول

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين. نحمده و نستعينه. و نستغفره و نؤمن به. و نتوكل عليه. و نصلى و نسلم على حبيبه و نجيبه. و خيرته فى خلقه. حافظ سرّه و مبلغ رسالاته. بشير نعمته و نذير نعمته. سيدنا و نبينا ابى القاسم المصطفى محمّد. و على آله الأطيبيين الأطهرين المنتجبين. و اصحابه المخلصين و صلّى على بقية الله فى الأرضين و صلّى على ائمة المسلمين و حماة المستضعفين و هداة المؤمنين. اوصيكم عباد الله بتقوى الله.

يك جمله در زیارت اربعین امام حسین علیه الصلوة والسلام ذکر شده است که مانند بسیاری از جملات این زیارتها و دعاها، بسیار پرمغز و در خور تأمل و تدبّر است. امروز به مناسبت روز تاسوعا و روز عزا، در خطبه‌ی اول قدری پیرامون همین جمله - که ناظر به جهت قیام حسینی است - عرایضی عرض می‌کنیم. آن جمله این است: «و بذل مهجته فيك». (5) این زیارت اربعین است؛ منتها فقره‌های اول آن، دعاست که گوینده‌ی این جملات خطاب به خداوند متعال عرض می‌کند: «و بذل مهجته فيك»؛ یعنی حسین بن علی، جان و خون خود را در راه تو داد؛ «لیستنقذ عبادك من الجهالة»؛ (6) تا بندگان تو را از جهل نجات دهد؛ «و حيرة الضلالة»؛ (7) و آنها را از سرگردانی ناشی از ضلالت و گمراهی برهاند. این يك طرف قضیه، یعنی طرف قیام کننده؛ حسین بن علی علیه السلام است. طرف دیگر قضیه، در فقره‌ی بعدی معرفی می‌شود: «و قد توازر عليه من غرته الدنيا و باع حظه بالارذل الأدنى»؛ (8) نقطه‌ی مقابل، کسانی بودند که فریب زندگی، آنها را به خود مشغول و دنیای مادی، زخارف دنیایی، شهوات و هواهای نفس، از خود بیخودشان کرده بود؛ «و باع حظه بالارذل الأدنى»؛ سهمی را که خدای متعال برای هر انسانی در آفرینش عظیم خود قرار داده است - این سهم عبارت است از سعادت و خوشبختی دنیا و آخرت - به بهای پست و ناچیز و غیر قابل اعتنایی فروخته بودند. این، خلاصه‌ی نهضت حسینی است.

با مذاقه‌ی در این بیان، انسان احساس می‌کند که نهضت حسینی در واقع با دو نگاه قابل ملاحظه است، که هر دو هم درست است؛ اما مجموع دو نگاه، نشان‌دهنده‌ی ابعاد عظیم این نهضت است. يك نگاه، حرکت ظاهری حسین بن علی است؛ که حرکت علیه يك حکومت فاسد و منحرف و ظالم و سرکوبگر - یعنی حکومت یزید - است؛ اما باطن این قضیه، حرکت بزرگتری است که نگاه دوم، انسان را به آن می‌رساند؛ و آن حرکت علیه جهل و زبونی انسان است. در حقیقت، امام حسین اگرچه با یزید مبارزه می‌کند، اما مبارزه‌ی گسترده‌ی تاریخی وی با یزید کوتاه‌عمر بی‌ارزش نیست؛ بلکه با جهل و پستی و گمراهی و زبونی و ذلت انسان است. امام حسین با اینها مبارزه می‌کند.

يك حکومت آرمانی به وسیله‌ی اسلام به وجود آمد. اگر بخواهیم ماجرای امام حسین را در سطورى خلاصه کنیم، این‌طور می‌شود: بشریت، دچار ظلم و جهل و تبعیض بود. حکومت‌های بزرگ دنیا، که حکومت قیصر و کسرای آن زمان است - چه در ایران آن روز، چه در امپراتوری روم آن روز - حکومت اشرافیگری و حکومت غیرمردمی و حکومت شمشیر بی‌منطق و حکومت جهالت و فساد بود. حکومت‌های کوچکتر هم - مثل آنچه که در جزیره‌العرب بود - از آنها بدتر بودند و مجموعاً جاهلیتی دنیا را فرا گرفته بود. در این میان، نور اسلام به وسیله‌ی پیامبر خدا و با مدد الهی و



مبارزات عظیم و توانفرسای مردمی توانست اوّل يك منطقه از جزیره العرب را روشن کند و بعد بتدریج گسترش یابد و شعاع آن همه جا را فرا گیرد. وقتی پیامبر از دنیا می‌رفت، این حکومت، حکومت مستقری بود که می‌توانست الگوی همه‌ی بشریت در طول تاریخ باشد؛ و اگر آن حکومت با همان جهت ادامه پیدا می‌کرد، بدون تردید تاریخ عوض می‌شد؛ یعنی آنچه که بنا بود در قرن‌ها بعد از آن - در زمان ظهور امام زمان در وضعیت فعلی - پدید آید، در همان زمان پدید آمده بود. دنیای سرشار از عدالت و پاکی و راستی و معرفت و محبت، دنیای دوران امام زمان است که زندگی بشر هم از آن جا به بعد است. زندگی حقیقی انسان در این عالم، مربوط به دوران بعد از ظهور امام زمان است که خدا می‌داند بشر در آن جا به چه عظمت‌هایی نایل خواهد شد. بنابراین، اگر ادامه‌ی حکومت پیامبر میسر می‌شد و در همان دوره‌های اوّل پدید می‌آمد و تاریخ بشریت عوض می‌شد، فرجام کار بشری مدتها جلو می‌افتاد؛ اما این کار به دلایلی نشد.

خصوصیت حکومت پیامبر این بود که به جای ابتناء بر ظلم، ابتناء بر عدل داشت. به جای شرك و تفرقه‌ی فکری انسان، متکی بر توحید و تمرکز بر عبودیت ذات مقدس پروردگار بود. به جای جهل، متکی بر علم و معرفت بود. به جای کینه‌ورزی انسانها با هم، متکی بر محبت و ارتباط و اتصال و رفق و مدارا بود؛ یعنی يك حکومت از ظاهر و باطن آراسته. انسانی که در چنین حکومتی پرورش پیدا می‌کند، انسانی باتقوا، پاکدامن، عالم، با بصیرت، فعال، پُرنشاط، متحرک و رو به کمال است. با گذشت پنجاه سال، قضایا عوض شد. اسم، اسم اسلام ماند؛ نام، نام اسلامی بود؛ اما باطن دیگر اسلامی نبود. به جای حکومت عدل، باز حکومت ظلم بر سر کار آمد. به جای برابری و برادری، تبعیض و دودستگی و شکاف طبقاتی به وجود آمد. به جای معرفت، جهل حاکم شد. در این دوره‌ی پنجاه ساله، هرچه به طرف پایین می‌آییم، اگر انسان بخواهد از این سرفصلها بیشتر پیدا کند، صدها شاهد و نمونه وجود دارد که اهل تحقیق باید اینها را برای ذهنهای جوان و جوینده روشن کنند.

امامت به سلطنت تبدیل شد! ماهیت امامت، با ماهیت سلطنت، مغایر و متفاوت و مناقض است. این دو ضدّ همدند. امامت، یعنی پیشوایی روحی و معنوی و پیوند عاطفی و اعتقادی با مردم. اما سلطنت، یعنی حکومت با زور و قدرت و فریب؛ بدون هیچ‌گونه علقه‌ی معنوی و عاطفی و ایمانی. این دو، درست نقطه‌ی مقابل هم است. امامت، حرکتی در میان امت، برای امت و در جهت خیر است. سلطنت، یعنی يك سلطه‌ی مقتدرانه علیه مصالح مردم و برای طبقات خاص؛ برای ثروت‌اندوزی و برای شهوترانی گروه حاکم. آنچه که ما در زمان قیام امام حسین می‌بینیم، دومی است، نه آن اوّلی. یعنی یزیدی که بر سر کار آمده بود، نه با مردم ارتباط داشت، نه علم داشت، نه پرهیزگاری و پاکدامنی و پارسایی داشت، نه سابقه‌ی جهاد در راه خدا داشت، نه ذرّه‌ای به معنویات اسلام اعتقاد داشت، نه رفتار او رفتار يك مؤمن و نه گفتار او گفتار يك حکیم بود. هیچ چیزش به پیامبر شباهت نداشت. در چنین شرایطی، برای کسی مثل حسین بن علی - که خود او همان امامی است که باید به جای پیامبر قرار گیرد - فرصتی پیش آمد و قیام کرد.

اگر به تحلیل ظاهری قضیه نگاه کنیم، این قیام، قیام علیه حکومت فاسد و ضدّ مردمی یزید است؛ اما در باطن، يك قیام برای ارزشهای اسلامی و برای معرفت و برای ایمان و برای عزت است. برای این است که مردم از فساد و زبونی و پستی و جهالت نجات پیدا کنند. لذا ابتدا که از مدینه خارج شد، در پیام به برادرش محمد بن حنفیه - و در واقع در پیام به تاریخ - چنین گفت: «اِیُّ لِمِ اِخْرَجِ اِشْرًا و لَابْطَرًا و لَامْفَسْدًا و لَاطَالَمًا»؛ (9) من با تکبر، با غرور، از روی فخرفروشی، از روی میل به قدرت و تشنه‌ی قدرت بودن قیام نکردم؛ «اِثْمًا خَرَجْتَ لِطَلْبِ الْاِصْلَاحِ فِی اُمَّةٍ جَدِّی»؛ (10) من می‌بینم که اوضاع در میان امت پیامبر دگرگون شده است؛ حرکت، حرکت غلطی است؛ حرکت، حرکت به



سمت انحطاط است؛ در ضد جهتی است که اسلام می‌خواست و پیامبر آورده بود. قیام کردم برای این که با اینها مبارزه کنم.

مبارزه‌ی امام حسین دو وجه دارد و ممکن است دو نتیجه به بار بیاورد؛ اما هر دو نتیجه خوب است. یک نتیجه این بود که امام حسین علیه‌السلام بتواند بر حکومت یزید پیروز شود و قدرت را از چنگ کسانی که با زور بر سر مردم می‌کوبیدند و سرنوشت مردم را تباه می‌کردند، خارج کند و کار را در مسیر صحیح خود بیندازد. اگر این کار صورت می‌گرفت، البته باز مسیر تاریخ عوض می‌شد. یک وجه دیگر این بود که امام حسین نتواند به هر دلیلی این پیروزی سیاسی و نظامی را به دست بیاورد؛ آن وقت امام حسین در این جا دیگر نه با زبان، بلکه با خون، با مظلومیت، با زبانی که تاریخ تا ابد آن را فراموش نخواهد کرد، حرف خود را مثل یک جریان مداوم و غیرقابل انقطاع در تاریخ به جریان می‌اندازد. و این کار را امام حسین کرد.

البته کسانی که دم از ایمان می‌زدند، اگر رفتاری غیر از آن داشتند که به امام حسین نشان دادند، شقّ اول پیش می‌آمد و امام حسین می‌توانست دنیا و آخرت را در همان زمان اصلاح کند؛ اما کوتاهی کردند! البته بحث این که چرا و چطور کوتاهی کردند، از آن بحث‌های بسیار طولانی و مرارتباری است که بنده در چند سال قبل از این تحت عنوان «خواص و عوام» آن را مقداری مطرح کردم - یعنی چه کسانی کوتاهی کردند، گناه و تقصیر به گردن چه کسانی بود؛ چطور کوتاهی کردند، کجا کوتاهی کردند - که من نمی‌خواهم آن حرفها را مجدداً بگویم. بنابراین، کوتاهی شد و به خاطر کوتاهی دیگران، مقصود اول حاصل نشد؛ اما مقصود دوم حاصل گردید. این دیگر چیزی است که هیچ قدرتی نمی‌تواند آن را از امام حسین بگیرد. قدرت رفتن به میدان شهادت؛ دادن جان و دادن عزیزان؛ آن گذشت بزرگی که از بس عظیم است، هر عظمتی که دشمن داشته باشد در مقابلش، کوچک و محو می‌شود و این خورشید درخشان، روزبه‌روز در دنیای اسلام به نورافشانی بیشتری می‌پردازد و بشریت را احاطه می‌کند.

امروز بیش از پنج قرن و ده قرن پیش، حسین بن علی اسلام و شما، در دنیا شناخته شده است. امروز وضع به گونه‌ای است که متفکران و روشنفکران و آنهایی که بی‌غرضند، وقتی به تاریخ اسلام بر می‌خورند و ماجرای امام حسین را می‌بینند، احساس خضوع می‌کنند. آنهایی که از اسلام سر در نمی‌آورند، اما مفاهیم آزادی، عدالت، عزّت، اعتلاء و ارزشهای والای انسانی را می‌فهمند، با این دید نگاه می‌کنند و امام حسین، امام آنها در آزادیخواهی، در عدالت‌طلبی، در مبارزه‌ی با بدیها و زشتیها و در مبارزه‌ی با جهل و زبونی انسان است.

امروز هم هر جایی که بشر در دنیا ضربه خورده است - چه ضربه‌ی سیاسی، چه ضربه‌ی نظامی و چه ضربه‌ی اقتصادی - اگر ریشه‌اش را کاوش کنید، یا در جهل است، یا در زبونی. یعنی یا نمی‌دانند و معرفت لازم را به آنچه که باید معرفت داشته باشند، ندارند؛ یا این که معرفت دارند، اما خود را ارزان فروخته‌اند؛ زبونی را خریده‌اند و حاضر به پستی و دنائت شده‌اند! امام سجّاد و امیرالمؤمنین - بنابر آنچه که از آنها نقل شده - فرموده‌اند: «لیس لانفسکم ثمن الا الجئة فلاتبیعوها بغيرها»؛ (11) ای انسان! اگر بناست هستی و هویت و موجودیت تو فروخته شود، فقط یک بها دارد و بس و آن بهشت الهی است. به هر چه کمتر از بهشت بفروشی، سرت کلاه رفته است. اگر همه‌ی دنیا را هم به قیمت قبول پستی و ذلّت و زبونی روح به شما بدهند، جایز نیست. همه‌ی کسانی که در اطراف دنیا تسلیم زر و زور صاحبان زر و زور شده‌اند و این زبونی را قبول کرده‌اند - چه عالم، چه سیاستمدار، چه فعال سیاسی و اجتماعی و چه روشنفکر - به خاطر این است که ارزش خود را نشناختند و خود را فروختند. بسیاری از سیاستمداران دنیا خودشان را



فروخته‌اند. عزت فقط این نیست که انسان روی تخت سلطنت یا ریاست بنشیند. گاهی يك نفر بر تخت سلطنت نشسته است، به هزاران نفر هم با تکبر فخرفروشی می‌کند و زور می‌گوید؛ اما درعین حال زبون و اسیر يك قدرت و يك مرکز دیگر است؛ اسیر تمایلات نفسانی خود است که البته اسرای سیاسی امروز دنیا به این آخری نمی‌رسند، چون اسیر قدرتها و اسیر مراکزند!

اگر امروز شما به این کشور بزرگ نگاه کنید، می‌بینید که چهره‌ی جوانان این کشور، از احساس استقلال و عزت، برافروخته و شادمان است. هیچ کس نمی‌تواند ادعا کند که دستگامهای سیاسی این کشور، از قدرتی در دنیا کمترین فرمانی می‌برند. همه‌ی دنیا هم این را قبول دارند که در همین کشور با عزت و با عظمت، قبل از انقلاب حکومتی بر سر کار بود که افرادش تفرعن و تکبر داشتند و برای خود جاه و جلال و جبروت قائل بودند و مردم بایستی در مقابلشان تعظیم می‌کردند و خم می‌شدند؛ اما همانها اسیر و زبون دیگران بودند! در همین تهران، هر وقت سفیر آمریکا می‌خواست، می‌توانست با شاه ملاقات کند و هر مسأله‌ای را بر او دیکته کند و از او بخواهد و اگر او انجام نداد، به او تغیر کند! ظاهرشان برای مردم و ضعفا، جلال و جبروت داشت؛ اما زبون بودند. امام حسین خواست این زبونی را از انسانها بگیرد.

پیامبر در مقابل مردم مثل بندگان غذا می‌خورد و مثل بندگان می‌نشست؛ نه مثل اشراف زاده‌ها: «کان رسول الله (ص) يأكل اكل العبد و يجلس جلوس العبد»؛ (12) پیامبر جزو فامیلهای اشراف زاده بود؛ اما رفتار او با مردم خود، رفتار متواضعانه‌ای بود. به آنها احترام می‌کرد؛ به آنها فخر و تعهد نمی‌فروخت؛ اما اشاره و نگاه مبارکش بر تن امپراتوران آن روز عالم - در سالهای آخر عمرش - لرزه می‌انداخت. این عزت است.

امامت، یعنی دستگامی که عزت خدایی را برای مردم به وجود می‌آورد. علم و معرفت به مردم می‌دهد. رفق و مدارا را میان آنها ترویج می‌کند. ائمت اسلام و مسلمین را در مقابل دشمن حفظ می‌کند. اما سلطنت و حکومتهای جائرانه، نقطه‌ی مقابل آن است. امروز در بسیاری از کشورهای دنیا اسم زمامداران پادشاه نیست، اما در واقع پادشاهند. اسمشان سلطان نیست و ظواهر دموکراسی هم در آن جاها جاری است، اما در باطن، همان سلطنت است؛ یعنی رفتار تعندآمیز با مردم و رفتار ذلت‌آمیز با هر قدرتی که بالاسر آنها باشد! حتی شما می‌بینید که در يك کشور بزرگ و مقتدر، رؤسای سیاسی آنها باز به نوبه‌ی خود مقهور و اسیر دست صاحبان کمپانیها، مراکز شبکه‌ای پنهان جهانی، مراکز مافیایی و مراکز صهیونیستی هستند. مجبورند طبق میل دل آنها حرف بزنند و موضعگیری کنند؛ برای این که آنها نرنجند. این سلطنت است. وقتی که در رأس، ذلت و زبونی وجود داشت، در قاعده و بدنه هم ذلت و زبونی وجود خواهد داشت. امام حسین علیه این قیام کرد.

در رفتار امام حسین، از اولی که از مدینه حرکت کرد، تا مثل فردایی که در کربلا به شهادت رسید، همان معنویت و عزت و سرافرازی و درعین حال عبودیت و تسلیم مطلق در مقابل خدا محسوس است. در همه‌ی مراحل هم این‌طور است. آن روز که صدها نامه و شاید هزارها نامه با این مضمون برای او آوردند که ما شیعیان و مخلصان توایم و در کوفه و در عراق منتظرت هستیم، دچار غرور نشد. آن جا که سخنرانی کرد و فرمود: «خط الموت علی ولد آدم مخط القلاده فی جید الفتاة»، (13) صحبت از مرگ کرد. نگفت چنان و چنین می‌کنیم. دشمنانش را تهدید و دوستانش را تطمیع به تقسیم مناصب کوفه نکرد. حرکت مسلمانانه‌ی همراه با معرفت، همراه با عبودیت و همراه با تواضع، آن وقتی است که همه دستها را به طرفش دراز کرده‌اند و نسبت به او اظهار ارادت می‌کنند. آن روز هم که در کربلا



همراه يك جمع کمتر از صد نفر، توسط سی هزار جمعیت از اراذل و اوباش محاصره شد و جانش را تهدید کردند، عزیزانش را تهدید کردند، زنها و حرمش را تهدید به اسارت کردند، ذرّه‌ای اضطراب در این مرد خدا و این بنده‌ی خدا و این عزیز اسلام مشاهده نشد.

آن راوی‌ای که حوادث روز عاشورا را نقل کرده و در کتابها دهن به دهن منتقل شده است، می‌گوید: «فوالله ما رأیت مکثوراً». (14) مکثور، یعنی کسی که امواج غم و اندوه بر سرش بریزد؛ بچاهش بمیرد، دوستانش نابود شوند، ثروتش از بین برود و همه‌ی امواج بلا به طرفش بیاید. راوی می‌گوید من هیچ کس را در چهار موجه‌ی بلا مثل حسین بن علی محکم‌دل‌تر و استوارتر ندیدم؛ «اربط جاشا». (15) در میدانهای گوناگون جنگها، در میدانهای اجتماعی، در میدان سیاست، انسان به آدمهای گوناگونی برخورد می‌کند؛ کسانی که دچار غمهای گوناگونند. راوی می‌گوید هرگز ندیدم کسی در چنین هنگامه‌ای با این همه مصیبت، مثل حسین بن علی، چهره‌ای شاد، مصمم، حاکی از عزم و اراده و متوکل به خدا داشته باشد. این همان عزت الهی است. این جریان را امام حسین در تاریخ گذاشت و بشر فهمید که باید برای چنان حکومت و جامعه‌ای مبارزه کند؛ جامعه‌ای که در آن پستی و جهالت و اسارت انسان و تبعیض نباشد. همه باید برای چنان اجتماعی جهاد کنند که به وجود بیاید و می‌آید و ممکن است.

يك روز بود که بشر مایوس بود؛ اما انقلاب اسلامی و نظام اسلامی نشان داد که همه چیز ممکن است. نظام اسلامی به آن حد نرسیده است، اما بزرگترین موانع را در راه رسیدن به آن مرحله از سر راه برداشت. وجود حکومت طاغوتی، حکومت دیکتاتوری، حکومت انسانهایی که بر مردم شیر بودند، ولی در مقابل قدرتها روباه می‌نمودند؛ در مقابل مردم خودشان با تفرعن و تکبر بودند، اما در مقابل بیگانگان تسلیم و خاضع بودند، بزرگترین مانع برای يك ملت است؛ آن هم حکومتی که همه‌ی قدرتهای جهانی از او حمایت می‌کردند. ملت ایران نشان داد که این کار، عملی و ممکن است؛ این مانع را برداشت و در این راه حرکت کرد.

به لطف و فضل الهی، در این راه گامهای زیادی برداشته شده است. اما برادران و عزیزان! ما در نیمه‌ی راهیم. اگر پیام امام حسین را زنده نگه می‌داریم، اگر نام امام حسین را بزرگ می‌شماریم، اگر این نهضت را حادثه‌ی عظیم انسانی در طول تاریخ می‌دانیم و بر آن ارج می‌نهمیم، برای این است که یادآوری این حادثه به ما کمک خواهد کرد که حرکت کنیم و جلو برویم و انگشت اشاره‌ی امام حسین را تعقیب کنیم و به لطف خدا به آن هدفها برسیم و ملت ایران ان شاءالله خواهد رسید. نام امام حسین علیه‌السلام را خدا بزرگ کرده است و حادثه‌ی کربلا را در تاریخ نگه داشته است. این که می‌گوییم ما بزرگ نگه‌داریم، معنایش این نیست که ما این کار را می‌کنیم؛ نه. این حادثه عظیمتر از آن است که حوادث گوناگون دنیا بتواند آن را کمرنگ کند و از بین ببرد.

امروز، روز تاسوعا و فردا، روز عاشوراست. روز عاشورا، اوج همین حادثه‌ی عظیم و بزرگ است. حسین بن علی علیه‌السلام با ساز و برگ جنگ به کربلا نیامده بود. کسی که می‌خواهد به میدان جنگ برود، سرباز لازم دارد؛ اما امام حسین بن علی علیه‌السلام زنان و فرزندان خود را هم با خود آورده است. این به معنای آن است که این جا باید حادثه‌ای اتفاق بیفتد که عواطف انسانها را در طول تاریخ همواره به خود متوجه کند؛ تا عظمت کار امام حسین معلوم شود. امام حسین می‌داند که دشمن پست و رذل است. می‌بیند کسانی که به جنگ او آمده‌اند، عده‌ای جزو اراذل و اوباش کوفه‌اند که در مقابل يك پاداش کوچک و حقیر، حاضر شده‌اند به چنین جنایت بزرگی دست بزنند. می‌داند که بر سر زن و فرزند او چه خواهند آورد. امام حسین از اینها غافل نیست؛ اما درعین حال تسلیم نمی‌شود؛



از راه خود برنمی‌گردد؛ بر حرکت در این راه پافشاری می‌کند. پیداست که این راه چقدر مهم است؛ این کار چقدر بزرگ است.

من امروز چند جمله ذکر مصیبت کنم. البته شما از ساعتی پیش این جا بوده‌اید؛ ذکر مصیبت کرده‌اند و شنیده‌اید. این روزها هم در همه‌ی مجالس و محافل، ذکر مصیبت است. امروز، روز تاسوعاست و رسم بر این است که در این روز، گویندگان و نوحه‌سرایان، راجع به شهادت ابوالفضل العباس روضه بخوانند. آن طور که از مجموع قراین به دست می‌آید، از مردان رزم‌آور - غیر از کودک شش ماهه، یا بچه‌ی یازده ساله - ابوالفضل العباس آخرین کسی است که قبل از امام حسین به شهادت رسیده است؛ و این شهادت هم باز در راه یک عمل بزرگ - یعنی آوردن آب برای لب‌تشنگان خیمه‌های اباعبدالله الحسین - است. در زیارات و کلماتی که از ائمه علیهم‌السلام راجع به ابوالفضل العباس رسیده است، روی دو جمله تأکید شده است: یکی بصیرت، یکی وفا. بصیرت ابوالفضل العباس کجاست؟ همه‌ی یاران حسینی، صاحبان بصیرت بودند؛ اما او بصیرت را بیشتر نشان داد. در روز تاسوعا، مثل امروز عصری، وقتی که فرصتی پیدا شد که او خود را از این بلا نجات دهد؛ یعنی آمدند به او پیشنهاد تسلیم و امان‌نامه کردند و گفتند ما تو را امان می‌دهیم؛ چنان بر خورد جوانمردانه‌ای کرد که دشمن را پیشیمان نمود. گفت: من از حسین جدا شوم؟! وای بر شما! اف بر شما و امان‌نامه‌ی شما! (16) نمونه‌ی دیگر بصیرت او این بود که به سه نفر از برادرانش هم که با او بودند، دستور داد که قبل از او به میدان بروند و مجاهدت کنند؛ تا این که به شهادت رسیدند. می‌دانید که آنها چهار برادر از یک مادر بودند: ابوالفضل العباس - برادر بزرگتر - جعفر، عبدالله و عثمان. انسان برادرانش را در مقابل چشم خود برای حسین بن علی قربانی کند؛ به فکر مادر داغدارش هم نباشد که بگوید یکی از برادران برود تا این که مادرم دلخوش باشد؛ به فکر سرپرستی فرزندان صغیر خودش هم نباشد که در مدینه هستند؛ این همان بصیرت است. وفاداری حضرت ابوالفضل العباس هم از همه جا بیشتر در همین قضیه‌ی وارد شدن در شریعه‌ی فرات و نوشیدن آب است. البته نقل معروفی در همه‌ی دهانها است که امام حسین علیه‌السلام حضرت ابوالفضل را برای آوردن آب فرستاد. اما آنچه که من در نقلهای معتبر - مثل «ارشاد» مفید و «لهوف» ابن طاووس - دیدم، اندکی با این نقل تفاوت دارد. که شاید اهمیت حادثه را هم بیشتر می‌کند. در این کتابهای معتبر این طور نقل شده است که در آن لحظات و ساعت آخر، آن قدر بر این بچه‌ها و کودکان، بر این دختران صغیر و بر اهل حرم تشنگی فشار آورد که خود امام حسین و ابوالفضل با هم به طلب آب رفتند. ابوالفضل تنها نرفت؛ خود امام حسین هم با ابوالفضل حرکت کرد و به طرف همان شریعه‌ی فرات - شعبه‌ای از نهر فرات که در منطقه بود - رفتند، بلکه بتوانند آبی بیاورند. این دو برادر شجاع و قوی‌پنجه، پشت به پشت هم در میدان جنگ جنگیدند. یکی امام حسین در سن نزدیک به شصت سالگی است، اما از لحاظ قدرت و شجاعت جزو نام‌آوران بی‌نظیر است. دیگری هم برادر جوان سی و چند ساله‌اش ابوالفضل العباس است، با آن خصوصیتی که همه او را شناخته‌اند. این دو برادر، دوش به دوش هم، گاهی پشت به پشت هم، در وسط دریای دشمن، صف لشکر را می‌شکافند. برای این که خودشان را به آب فرات برسانند، بلکه بتوانند آبی بیاورند. در اثنای این جنگ سخت است که ناگهان امام حسین احساس می‌کند دشمن بین او و برادرش عباس فاصله انداخته است. در همین حیص و بیص است که ابوالفضل به آب نزدیکتر شده و خودش را به لب آب می‌رساند. آن طور که نقل می‌کنند، او مشک آب را پر می‌کند که برای خیمه‌ها ببرد. در این جا هر انسانی به خود حق می‌دهد که یک مشت آب هم به لبهای تشنه‌ی خودش برساند؛ اما او در این جا وفاداری خویش را نشان داد. ابوالفضل العباس وقتی که آب را برداشت، تا چشمش به آب افتاد، «فذكر عطش الحسين»؛ به یاد لبهای تشنه‌ی امام حسین، شاید به یاد فریادهای العطش دختران و کودکان، شاید به یاد گریه‌ی عطشناک علی‌اصغر افتاد و دلش نیامد که آب را بنوشد. آب را روی آب ریخت و بیرون آمد. در این بیرون آمدن است که آن حوادث رخ می‌دهد و امام



حسین علیه السلام ناگهان صدای برادر را می شنود که از وسط لشکر فریاد زد: «یا ابا ادرك اخاك».

نسئلك اللهم و ندعوك. باسمك العظيم الاعظم. الاعز الاجل الاكرم و بالحسين و اصحابه و اهل بيته يا الله يا الله يا الله يا رحمن و يا رحيم. پروردگارا! به محمد و آل محمد، اسلام و مسلمانان را نصرت عطا کن. پروردگارا! به محمد و آل محمد، ملت‌های مسلمان، مردم مسلمان فلسطین و لبنان، در همه‌ی نقاط عالم هرجا مسلمانی در مقابل دشمن است، بر دشمنش پیروز بگردان. پروردگارا! به محمد و آل محمد، امت اسلامی را قدر دان اسلام بگردان؛ حاکمیت اسلام و امامت اسلام را به مسلمین برگردان. پروردگارا! به محمد و آل محمد، ملت ما را بر دشمنانش پیروز گردان و مشکلات را از کار او باز کن. پروردگارا! به محمد و آل محمد، ملت ما را به آرزوهای بزرگش برسان و دشمنانش را مقهور و منکوب کن. پروردگارا! به محمد و آل محمد، تو را سوگند می‌دهیم، دل‌های مسلمانان را، دل‌های آحاد ملت ما را، دل‌های مردم و مسؤولان را هرچه بیشتر به هم نزدیک کن. پروردگارا! ما را در راه امام حسین زنده بدار و در راه امام حسین بمیران. پروردگارا! به محمد و آل محمد، قلب مقدس ولی عصر را از ما راضی و خشنود کن و ما را از سربازان آن بزرگوار قرار ده. پروردگارا! به محمد و آل محمد، ارواح مطهر شهدای عزیزمان و روح مطهر امام بزرگوار را از ما راضی و خشنود کن. پروردگارا! ما را بیامرز؛ پدر و مادر و گذشتگان و ذوی الحقوق ما را بیامرز.

بسم الله الرحمن الرحيم

قل هو الله احد. الله الصمد. لم يلد و لم يولد. و لم يكن له كفوا احد. (17)

خطبه‌ی دوم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين. نحمده و نستعينه. و نستغفره و نؤمن به. و نتوكل عليه و نصلي و نسلم على حبيبه و نجيبه. سيّد الانبياء والمرسلين ابي القاسم المصطفى محمد و على آله الأطهرين الأطيبين المنتجبين. سيّما على امير المؤمنين و الصديقة الطاهرة سيّدة نساء العالمين. و الحسن و الحسين سيّدي شباب اهل الجنة و على بن الحسين و محمد بن علي و جعفر بن محمد و موسى بن جعفر و على بن موسى و محمد بن علي و على بن محمد و الحسن بن علي و الخلف القائم المهدي. حججك على عبادك و امنائك في بلادك. و صلّ على ائمة المسلمين و حماة المستضعفين و هداة المؤمنين. اوصيكم عباد الله بتقوى الله.

همه‌ی شما برادران و خواهران عزیز و خودم را به تقوای الهی و رعایت پرهیزگاری و پاکدامنی دعوت و توصیه می‌کنم. مطلبی که در خطبه‌ی دوم به نظر رسید عرض کنم، ناشی از احساس نیازی است که امروز ملت و جامعه‌ی ما به وحدت و یکپارچگی می‌کند. از این جهت، من این مطلب را که در ذهن دارم، عرض خواهم کرد.

اوّل امسال ما عرض کردیم که شعار امسال، «وحدت ملی» و «امنیت ملی» باشد. حقیقتاً با توجه به اوضاع و احوال کشور و مسائل جاری و مسائل بین‌المللی، آنچه که باید مسؤولان و مردم به سهم خود دنبال آن باشند، همین دو شعار مهم است. اگر وحدت ملی و امنیت ملی تأمین شد، دولت هم مجال پیدا می‌کند که کارهای خود، مسؤولیتهای



خود، وظایف بزرگ خود و برنامه‌های سازنده‌ی خود را اجرا کند. می‌تواند به اقتصاد مردم برسد، به اشتغال مردم برسد، به مسائل زندگی مردم رسیدگی کند، به مسأله‌ی فرهنگ کشور رسیدگی کند. اگر امنیت و یا وحدت نباشد، اختلافات و جنجال باشد، دائماً تشنج سیاسی باشد، اول کسی که ضربه می‌خورد، دولت است؛ چون نمی‌تواند وظایف خود را انجام دهد. وقتی دولت وظایف خود را انجام نداد، وضع مردم، وضع طبقات مستضعف، وضع جوانان، وضع کسانی که تشنه‌ی اقدامات دستگام‌های مسؤول هستند، معلوم است که چگونه خواهد شد. بنابراین، این دو شعار مهم است.

من بر روی «وحدت ملی» تأکید بیشتری دارم؛ به خاطر این که امنیت هم ناشی از وحدت است. اگر وحدت نباشد، امنیت ملی هم به خطر می‌افتد و ایجاد ناامنی می‌شود. منظور ما از وحدت چیست؟ یعنی همه‌ی مردم یکسان فکر کنند؟ نه. یعنی همه‌ی مردم یک نوع سلیقه‌ی سیاسی داشته باشند؟ نه. یعنی همه‌ی مردم یک چیز را، یک شخص را، یک شخصیت را، یک جناح را، یک گروه را بخواهند؟ نه؛ معنای وحدت اینها نیست. وحدت مردم، یعنی نبودن تفرقه و نفاق و درگیری و کشمکش. حتی دو جماعتی که از لحاظ اعتقاد دینی مثل هم نیستند، می‌توانند اتحاد داشته باشند؛ می‌توانند کنار هم باشند؛ می‌توانند دعوا نکنند. یکی از عواملی که این وحدت را خدشه‌دار می‌کند، مفاهیم مشتبه‌ی است که دائماً در فضای ذهنی مردم پرتاب می‌شود. هر کس هم به گونه‌ای معنا می‌کند؛ یک عده از این طرف، یک عده از آن طرف؛ جنجال و اختلاف غیرلازم درست می‌شود! البته دشمن در همه‌ی این مسائل سود می‌برد و به احتمال زیاد در این مسائل - یا در همه‌اش، یا در بعضی‌اش - دست هم دارد. این را ما نمی‌توانیم ندیده بگیریم.

متأسفانه عده‌ای امروز حساسیت پیدا کرده‌اند؛ تا گفته می‌شود دشمن، لجشان می‌گیرد که چرا می‌گویید دشمن! دشمن هست؛ نمی‌شود شما دشمن را ندیده بگیرید. هیچ کس یک ملت و یک جماعت را برای این که دشمن خود را ندیده است، خاکریزهای دشمن را ندیده است، اسلحه‌ی دشمن را ندیده است، توطئه‌ی دشمن را نفهمیده است، ستایش نخواهد کرد. خود دشمن به طور صریح می‌گوید که من دشمنی می‌کنم. خود دشمن می‌گوید که من برای ایجاد اختلال در ایران بودجه می‌گذارم؛ برای تشنج افکار در ایران رادیو درست می‌کنم؛ می‌خواهم مردم ایران دو دسته شوند. ولی ما بگوییم نیست؟! این ساده‌لوحی نیست؟! بنابراین، دست دشمن هم در کار است. البته اگر ما بیدار باشیم و اشتباه نکنیم، دشمن نمی‌تواند کاری بکند. پس، اشتباه و غفلت و کوتاهی ما یقیناً یک جزء مهم و عنصر اساسی در موفقیت دشمن است.

من با مراجعه به تاریخ دو نمونه را عرض کنم، برای این که شما توجه کنید که این مفاهیم مشتبه چطور می‌تواند یک جامعه را دچار دودستگی کند:

یک نمونه، نمونه‌ی جنگ صقین است. همان طور که می‌دانید بعد از آن که لشکر امیرالمؤمنین علیه‌الصلاة والسلام بر لشکر معاویه غلبه‌ی ظاهری پیدا کرد، آنها قرآن‌ها را سر نیزه کردند. دیدن قرآن‌ها، در لشکر امیرالمؤمنین علیه‌الصلاة والسلام دودستگی انداخت؛ چون معنای آن کار این بود که بین ما و شما قرآن قرار دارد. عده‌ای متزلزل شدند و گفتند نمی‌شود ما با قرآن بجنگیم! یک دسته‌ی دیگر گفتند اصل جنگ اینها با قرآن است! جلد قرآن و صورت ظاهر قرآن را آورده بودند، اما با معنای قرآن - که امیرالمؤمنین علیه‌الصلاة والسلام بود - می‌جنگیدند! بالاخره در سپاه مسلمین دودستگی افتاد و تزلزل به وجود آمد. این کار دشمن بود.



يك نمونه‌ی دیگر، باز در همان جنگ اتفاق افتاد. بعد از آن که حکمیت بر امیرالمؤمنین علیه الصلوة والسلام تحمیل شد، عده‌ای از داخل اردوگاه آن حضرت - اینها دیگر خودی بودند؛ از بیرون نبودند - بلند شدند و شعار دادند: «لا حکم الا لله»؛ (18) یعنی حکومت فقط از آن خداست. آری؛ معلوم است و در قرآن هم هست که حکومت از آن خداست؛ اما اینها چه می‌خواستند بگویند؟ اینها می‌خواستند با این شعار، امیرالمؤمنین علیه الصلوة والسلام را از حکومت خلع کنند. آن حضرت، نقشه‌ی آنها را افشاء کرد و گفت حکم و حکومت مال خداست؛ اما اینها این را نمی‌خواهند بگویند. اینها می‌خواهند بگویند «لا امره»؛ (19) می‌خواهند بگویند بایستی خدا بیاید مجسم شود و امور زندگی شما را اداره کند. یعنی امیرالمؤمنین نباشد! این شعار، عده‌ای را از اردوگاه امیرالمؤمنین علیه الصلوة والسلام خارج کرد و به آن جماعت بدبخت نادان غافل ظاهربین و احیاناً مغرض ملحق نمود و قضیه‌ی خوارچ به وجود آمد.

امروز هم، متأسفانه این کارها در جامعه‌ی ما می‌شود. شعارهایی مطرح می‌شود که بعضی از آنها روشن و خوب است؛ اما دشمن از همان شعارها استفاده می‌کند. من امروز درباره‌ی دو واژه توضیح می‌دهم و امیدوارم دل‌های شما عزیزان و دل‌های ملت اسلام، چنان توجّهی به این دو مسأله پیدا کند که بعد از این اگر چیزی هم گفتند و نوشتند، کسانی که دلشان مریض است، نتوانند دل‌ها را از هم جدا کنند. يك واژه، واژه‌ی «خشونت» است؛ يك واژه، واژه‌ی «اصلاح» است.

خشونت یعنی چه؟ خشونت، یعنی کشتن، کتک زدن، زندانی کردن، بداخلاقی کردن، تندی کردن. خشونت، يك امر واضح و يك معنای بدیهی است. الان چند ماه است که در بعضی از مطبوعات ما دائم دنبال می‌شود که خشونت خوب است یا بد است؛ یا فلان کس طرفدار خشونت است، فلان کس مخالف خشونت است؛ یا اسلام خشونت را قبول دارد، یا قبول ندارد! آیا این مسأله این قدر مهم و مشکل است؟! یا نه؛ پشت سر این قضیه، نیت‌های دیگری است؟!!

اسلام درباره‌ی مسأله‌ی خشونت نظر روشن و واضحی دارد. اسلام استفاده‌ی از خشونت را اصل قرار نداده؛ اما در مواردی که خشونت قانونی باشد، آن را نفی هم نکرده است. ما دوگونه خشونت داریم: يك خشونت قانونی است؛ یعنی قانون خشونت را اعمال می‌کند؛ می‌نویسد که اگر فلان کس این کار را کرد، او را به زندان ببرند. این خشونت است، اما این خشونت بد نیست. این خشونت در برابر تجاوز به حقوق انسانهاست. این خشونت در مقابل آدم بی‌قانون است. این خشونت در مقابل متجاوز است. اگر در مقابل متجاوز خشونت اعمال نشود، تجاوز در جامعه زیاد خواهد شد. این جا خشونت لازم است. يك خشونت هم خشونت غیر قانونی است. مثلاً يك نفر بیجا، خودسر، خودرأی، بر طبق میل خود، برخلاف قانون و بر خلاف دستور، نسبت به کسی اعمال خشونت می‌کند؛ يك سیلی به گوش کسی می‌زند. آیا این خوب است یا بد است؟ معلوم است که این بد است. در این شکی نیست.

اسلام درباره‌ی معاشرت و اخلاق فردی پیامبر می‌فرماید: «فبما رحمة من الله لنت لهم ولو كنت فظا غليظ القلب لانفضوا من حولك». (20) پیامبر را به خاطر نرمش او و به خاطر لينتش در برخورد با مردم، ستایش می‌کند و می‌گوید تو غليظ و خشن نیستی. همین قرآن در جای دیگر به پیامبر می‌گوید: «يا ايها النبي جاهد الكفار والمنافقين و اغلظ عليهم»؛ (21) با کفار و منافقان با خشونت رفتار کن. همان ماده‌ی غلظ که در آیه‌ی قبلی بود، در این جا هم هست؛ منتها آن جا با مؤمنین است، در معاشرت است، در رفتار فردی است؛ اما این جا در اجرای قانون و اداره‌ی



جامعه و ایجاد نظم است؛ آن جا غلظت بد است؛ این جا غلظت خوب است. آن جا خشونت بد است؛ این جا خشونت خوب است.

پیامبر اکرم وارد مکه شد و با مردمی روبه‌رو گردید که سیزده سال او را اذیت و تکذیب و شکنجه کرده و همه‌ی سختیها را بر سر او درآورده بودند؛ اما به همه‌ی آنها گفت شما آزادید؛ از آنها انتقام نگرفت. ولی در همان سفر، پیامبر عده‌ای را به نام ذکر کرد و گفت هر کجا اینها را یافتید، بکشید! در میان آنها، چهار نفر زن و چهار نفر مرد بودند. این جا خشونت لازم بود؛ اما آن جا نرمش لازم بود.

اسلام در مورد تشخیص گناه می‌گوید تجسس نکنید، دنبال نکنید، در پی گناه این و آن نگردید، بیخودی افراد را متهم و گناهکار نکنید؛ اما آن جایی که گناه ثابت می‌شود، می‌فرماید: «و لا تأخذکم بهما رافة فی دین الله»؛ (22) شما بایستی این گناهکاران را مجازات کنید؛ مبدا نسبت به آنها رأفتی احساس کنید.

اسلام دین جامعی است؛ دین یک بعدی نیست. آن جایی که حکومت اسلام در مقابل زور و تجاوز و اغتشاش و تعدی از قانون قرار می‌گیرد، بایستی با قدرت، با قاطعیت، با خشونت - از اسم خشونت که نباید ترسید - رفتار کند؛ اما آن جایی که در مقابل آحاد مردم و برای کمک به مردم است، نه؛ آن جا رفتار عمومی حکومت اسلامی با مردم خود، با رفق و مداراست؛ «عزیز علیه ما عنتم حریص علیکم بالمؤمنین رئوف رحیم» (23). در سختیهایی که بر شما وارد می‌شود، پیامبر رنج می‌بیند. همیشه همین‌طور است؛ هر سختی‌ای که بر مردم وارد آید، پیداست کسانی که دلسوز مردمند، داغدار می‌شوند و رنج می‌بینند. لذا آن جا، جای آن است؛ این جا هم جای این است.

وقتی که پیامبر در سال هشتم هجری برای حج آخر - حجة الوداع - به مکه رفته بودند، امیرالمؤمنین علیه‌الصلاة والسلام در یمن مأموریت داشت. پیامبر آن حضرت را به یمن فرستاده بود، برای این که در آن جا دین را به یمنیها یاد دهد؛ زکات آنها را بگیرد و کمکشان کند. وقتی امیرالمؤمنین علیه‌الصلاة والسلام شنید که پیامبر به حج رفته است، به سرعت خود را به مکه رساند. از مردم یمن مبالغی زکات گرفته شده بود که در بین آنها مقداری حله یمنی هم وجود داشت؛ یعنی لباسهای دوخت یمن آن روز که بسیار مطلوب و مقبول بود. امیرالمؤمنین علیه‌الصلاة والسلام فرصت نداشت که با این کاروان حرکت کند. او عجله داشت خودش را به پیامبر برساند؛ لذا یک نفر را در رأس کاروان گذاشت که آن اموال را بیاورد؛ خودش را هم به پیامبر در مکه رساند که اول اعمال حج با پیامبر باشد. بعد که آن کاروان رسید، امیرالمؤمنین علیه‌الصلاة والسلام سراغ آنها رفت؛ اما دید حله‌های یمنی را در غیاب حضرت، بین خودشان تقسیم کرده و هر کدام یک حله‌ی زیبا پوشیده و آمده‌اند! فرمود چرا اینها را پوشیده‌اید؟! گفتند غنیمت و زکات است؛ لذا متعلق به ماست! فرمود تا قبل از آن که به پیامبر برسد - به تعبیر امروز، به خزانه واریز شود - قابل تقسیم نیست؛ این خلاف مقررات و خلاف دین است. لذا حله‌ها را از آنها گرفت. بعضی نمی‌دادند، به زور از آنها گرفت. طبیعی است اگر از کسی امتیازی را بگیرند، چنانچه خیلی مؤمن نباشد، ناراحت می‌شود. پیش پیامبر آمدند و از امیرالمؤمنین علیه‌الصلاة والسلام شکایت کردند! پیامبر فرمود: چرا شکایت می‌کنید؛ مگر چه شده است؟ عرض کردند علی آمد و اینها را از ما گرفت. پیامبر در جواب آنها گفت: علی را بر این کار ملامت نکنید؛ «اته خشن فی ذات الله»؛ (24) او در مسأله‌ی مقررات خدایی، مرد خشنی است.

آن مرزی که اسلام معین می‌کند، همین است: خشونت قانونی. خشونت قانونی، امری است که نه فقط خوب است،



بلکه لازم است. خشونت غیرقانونی، نه فقط بد است، بلکه جنایت است و باید با آن مقابله شود. این نظر اسلام است. این دیگر بحث و جدل ندارد که کسانی بیایند و بدون اطلاع از مبانی اسلامی و بدون آگاهی از حقایق امر، صفحاتی از مطبوعات را با تیترهای محرک و مهیج و گمراه کننده پُر کنند! البته دشمنانی که مایلند مردم سر این بحثها با هم درگیر شوند، غرض دیگری دارند. آنها که خشونت را یک امر کلی می‌دانند و بین خشونت قانونی و غیرقانونی فرق نمی‌گذارند، با خشونت قانونی مخالفند. آنها می‌گویند اگر کسی در خیابانهای تهران اغتشاش به راه انداخت، امنیت مردم را به هم زد، اموال مردم را تزییع کرد و بچه‌های مردم را به خطر انداخت، با او برخورد نشود؛ چون خشونت است. اما خود آنها در اطراف دنیا خشن‌ترین و فجیع‌ترین خشونت‌ها را انجام می‌دهند! امروز همین رژیم صهیونیستی که رادیو آن، یکی از مروجان ضدیت با خشونت است و مرتب شعار ضد خشونت می‌دهد، روزانه جنوب لبنان را بمباران می‌کند و زن و بچه و کوچک و بزرگ را از بین می‌برد. رفقایانشان هم در اطراف دنیا - اینهایی که رسانه‌های جهان را دارند - همین‌طورند!

من این درد درونی خودم را فراموش نمی‌کنم که در یک سال ونیم پیش، وقتی که شهید عالی‌مقام و سید عزیز و بزرگوار، شهید لاجوردی به شهادت رسید - کسی که چهره‌ی بسیار درخشانی بود و بسیار کسان از مجاهدات او در دوران مبارزات و در دوران اختناق خبر ندارند که این مرد چه کرد و کجاها بود و چگونه زندگی کرد؛ چه زندان‌هایی کشید و چه زحمتهایی متحمل شد. بعد از انقلاب نیز بی‌تظاهرترین کارها را که سخت‌ترین هم بود، بر دوش گرفت و آخر هم شهید شد - یکی از روزنامه‌های آلمان نوشت ترور لاجوردی، ترور نیست! یعنی آنها عنوان ترور را هم عوض کردند؛ چرا؟ چون به وسیله‌ی ناراضیان داخلی انجام گرفته است! تبلیغات رسانه‌های دنیا این است. امپراتوری استکباری خبری مسلط بر افکار عمومی دنیا این است. مبارزه‌ی مردم فلسطین برای پس گرفتن سرزمین خود تروریسم است؛ مبارزه‌ی مردم لبنان برای بیرون کردن اشغالگران صهیونیستی تروریسم است؛ اما آمدن جنایتکاران صهیونیست به داخل لبنان و ربودن و کشتن انسانها و ویران کردن روستاها تروریسم نیست! منطبق آنها این است. ما که نباید به آنچه که دشمن در فضا پرتاب می‌کند، فریب بخوریم. ما خودمان باید فکر کنیم.

یکی از بزرگترین مظاهر استقلال انسان، استقلال فکری است. ببینید اسلام چه می‌گوید؛ ببینید منطق صحیح چه می‌گوید. آیا خشونت بد است یا خوب؟ جواب این است که نه بد است، نه خوب؛ هم بد است، هم خوب. خشونت قانونی، خوب و لازم است؛ اما خشونت غیرقانونی، بد و زشت و جنایت است. طرح این‌گونه مطالب را به صورت یک مسأله‌ی روز درآورده‌اند. مسأله‌ی روز هم که تمام شدنی نیست. مرتب از این نقل می‌کنند، از آن نقل می‌کنند؛ حرفهای بعضی از بزرگان را تحریف می‌کنند، برای این که بتوانند جو متشجی در کشور درست کنند. جوانی می‌گوید خشونت خوب است، جوان دیگر می‌گوید خشونت بد است. این او را به خشونت متهم می‌کند، او این را به خشونت متهم می‌کند! چرا این کار را می‌کنند؟ جوانان ما هم اهل خشونت نیستند؛ مؤمنین ما هم اهل خشونت نیستند؛ متدینین ما هم اهل خشونت نیستند. آن جایی که قانون خشونت را نسبت به کسی بخواهد، البته خشونت اعمال خواهد شد. قانون هم قانون است؛ قانون یک امر پنهانی نیست. آن روزی که پیامبر دستور داد آن افراد را ترور کنند، در گوش کسی نگفت. علناً گفت هر کس هند را پیدا کرد، او را بکشد. هر کس فلان بن فلان را پیدا کرد، او را بکشد. امام رضوان الله علیه گفت هر کس سلمان رشدی را پیدا کرد، او را بکشد. امروز هم رهبری اگر بر طبق احکام اسلام یک جا تکلیفش اقتضا کند، علنی خواهد گفت. مخفیانه و در گوش نیست.

واژه‌ی دوم، واژه‌ی «اصلاحات» است. اصلاحات یکی از واژه‌هایی است که همیشه پُر جاذبه بوده است. دولت جدید از



اولی که آمد، مسأله‌ی اصلاحات را مطرح کرد. همه‌ی انسانهایی که از هر فسادی رنج می‌برند، دلشان با این شعار می‌تپد و طرفدار اصلاحاتند. اصلاحات چیز بسیار خوبی است؛ اما اصلاحات چیست؟ این جاست که باز دشمن پادرمیانی می‌کند. تبلیغات امپراتوری خبری دشمن وارد میدان می‌شود و کاری می‌کند که در داخل کشور عده‌ای پیدا شوند و شعار اصلاحات بدهند؛ عده‌ای پیدا شوند و شعار نفی اصلاحات بدهند. مگر ممکن است کسی با اصلاحات مخالف باشد؟ آری؛ کار دشمن این‌گونه است. کار دشمن، شبهه انداختن و غبارآلود کردن فضا برای بهره‌گیری است. دشمن که به اصلاحات علاقه‌ای ندارد. حرف قاطع در این زمینه، يك کلمه است: اصلاحات، یا اصلاحات انقلابی و اسلامی و ایمانی است و همه‌ی مسؤولان کشور، همه‌ی مردم مؤمن و همه‌ی صاحب‌نظران با آن موافقت؛ یا اصلاحات، اصلاحات امریکایی است و همه‌ی مسؤولان کشور، همه‌ی مردم مؤمن و همه‌ی آحاد هوشیار ملت با آن مخالفند.

در زمینه‌ی اصلاح، دو جمله از امام حسین علیه‌السلام نقل شده است. امام حسین علیه‌السلام می‌فرماید: «خرجت لطلب الإصلاح فی امة جدی». (25) او دنبال اصلاحات است و می‌خواهد اصلاح به وجود آورد. يك جای دیگر هم می‌فرماید: «لنری المعالم من دینک و نظهر الأصلاح فی بلادک»؛ (26) می‌خواهیم اصلاح در میان ملت اسلام و کشور اسلامی به وجود بیاید. این شعار امام حسین علیه‌السلام است.

اصلاح چیست؟ اصلاح این است که هر نقطه‌ی خرابی، هر نقطه‌ی نارسایی و هر نقطه‌ی فاسدی، به يك نقطه‌ی صحیح تبدیل شود. انقلاب، خودش يك اصلاح بزرگ است. اگرچه در اصطلاحات سیاسی دنیا، «انقلاب» را در مقابل «اصلاح» قرار می‌دهند، اما من با آن اصطلاح نمی‌خواهم حرف بزنم. من اصلاح با اصطلاح اسلامی را مطرح می‌کنم. خود انقلاب، بزرگترین اصلاح است. تداوم اصلاحات، در ذات و هویت انقلاب نهفته است. يك ملت انقلابی و هوشیار و شجاع، به طور دائم نگاه می‌کند تا ببیند فسادهایی که از قبل در میان او مانده - فسادهایی که در طول زمان بر اثر غفلتها و سوء مدیریتتها و سوء تدبیرها و تجاوزها به وجود آمده - کدام است تا آنها را اصلاح کند. اشتباهات و خطاها کدام است، تا آنها را اصلاح کند. انقلاب که بدون اصلاح امکان ندارد. هیچ جامعه‌ی انسانی، بدون اصلاح امکان ندارد. از اوّل انقلاب همه آرزو داشتند که اصلاحات به وجود آید. هر کس هم به قدر همت خود کاری کرده است. امروز هم دولتی آمده و شعار خودش را «اصلاحات» قرار داده است. بسیار خوب؛ من می‌دانم که مسؤولان این دولت - کسانی که شعار اصلاح دارند؛ از جمله رئیس‌جمهور محترم - مقصودشان از اصلاحات چیست. آنها همین اصلاحات اسلامی را می‌خواهند.

بدیهی است که در میان جامعه‌ی مواردی وجود دارد که باید اصلاح شود. ما اصلاح اداری لازم داریم؛ اصلاح اقتصادی لازم داریم؛ اصلاح قضایی لازم داریم؛ اصلاح امنیتی لازم داریم؛ اصلاح در قوانین و مقررات لازم داریم. ما احتیاج داریم که دستگاه اداریمان مقرراتی داشته باشد که برای همه یکسان باشد و در آن تبعیض نباشد. اگر بود، نقطه‌ی فاسدی است و باید اصلاح شود. باید رشوه و ارتشاء وجود نداشته باشد؛ اگر بود، فساد است و باید اصلاح شود. راههای کسب ثروت باید مشروع باشد. اگر کسانی از راههای نامشروع کسب ثروت کردند، این فساد است و باید اصلاح شود. اگر کسانی از امتیازات بیجا استفاده کردند، ثروتهای بادآورده به دست آوردند و دیگران را به قیمت این که خودشان ثروتمند شوند، فقیر کردند، این فساد است و باید اصلاح شود. اگر در جامعه امتیازات انحصاری به وجود آوردند و همه نتوانستند از فرصتهای برابر استفاده کنند، این فساد است و باید اصلاح شود. اگر امنیت شغلی و ثبات مقررات نبود؛ اگر انسانی که می‌خواهد در جامعه کار کند، دست و پایش را بستند و برای تلاش کردن، به او



فرصت ندادند، اینها فساد است و باید اصلاح شود. اگر در جامعه گرایش مصرفی رو به رشد است، این فساد است. اگر در تلاشهای اقتصادی، دلالی بر تولید ترجیح دارد، این فساد است. اینها را باید اصلاح کرد. اصلاحات اینهاست. اگر مردم دچار حالت بی‌انضباطی - بخصوص مسؤولان بخشهای اداره‌ی کشور بی‌انضباطند - و انضباط اجتماعی نیست، این فساد است. اگر احساس مسؤولیت نیست، این فساد است. اگر در جوانان، ملکات انسانی - یعنی شجاعت، صفا، صدق، نشاط، فعالیت و کار - رشد پیدا نمی‌کند، این فساد است. اگر روابط جنسی ناسالم در جامعه هست، این فساد است. اگر اعتیاد در جامعه هست، این فساد است. اگر سطح معرفت و شعور عمومی در حدّ مطلوب نیست، این فساد است. اگر وظیفه‌شناسی در مسؤولان نیست، این فساد است. اگر کسانی هستند که خانواده‌ها را ناامن می‌کنند؛ اگر کسانی هستند که شهرها و خیابانها و جاده‌ها و روستاها را ناامن می‌کنند، این برای کشور فساد است. اگر جرم و جنایت هست؛ اگر دسترسی به قضاوت عادلانه نیست؛ اگر رسیدگیهای قضایی طولانی می‌شود و پرونده‌ها مدتها می‌ماند، اینها فساد است و باید اصلاح شود. باید از جرم و جنایت پیشگیری کرد. انقلاب، ما را به ایجاد این اصلاحات امر می‌کند و فرمان می‌دهد. همه خوشحالند و دوست می‌دارند که این‌گونه اصلاحات در جامعه انجام گیرد. البته این اصلاحات هم با تعارف انجام نمی‌گیرد؛ این اصلاحات، با قاطعیت و با اقدام انجام می‌گیرد.

ما دیدیم که مسؤولان کنونی - چه مسؤولان قوه‌ی مجریه و چه مسؤولان قضایی - در همین جهت‌هایی که گفته شد، تلاشهایی کردند و برنامه‌هایی ریختند. بسیار خوب؛ اما یک نوع چیزهایی هست که دشمن آن را اصلاحات می‌داند. امریکاییها می‌گویند حجاب شما از بین برود؛ مرزهای اخلاقی و دینی شکسته شود؛ حکومت قرآن و انطباق قوانین با اسلام - که جزو قانون اساسی است - نباید باشد؛ این یعنی اصلاحات! اینها اصلاحات امریکایی است! ملت ایران آنچه را که به دست آورده، ارزان به دست نیآورده است. ملت ایران استقلال و رشد سیاسی و شخصیتی و عزت خود را به دست آورده است؛ اینها که ارزان به دست نیامده است.

قدرتمندان و قلدان دنیا همه‌ی تلاششان برای توسعه‌ی نفوذ و منافع خودشان است. اگر گفته شود که شما در خلیج فارس چه می‌کنید؛ کشور شما کجا، خلیج فارس کجا؛ می‌گویند ما در این‌جا منافع داریم! عجب، پس منافع شما، اگر لشکرکشی شما را هم اقتضاء کرد، باید لشکرکشی کنید؟! آیا منافع شما مقدم و مرجح بر منافع ملت‌هاست؟! این قدرتها هر چیزی را که دنبال می‌کنند، برای منافع خودشان است. اگر از شعار اصلاح‌طلبی حمایت می‌کنند، این دروغ است؛ آنها از اصلاحاتی که به معنای حقیقی کلمه اصلاحات باشد، طرفداری نمی‌کنند. آنها با اصلاحات در این کشور مخالفند. با اصل انقلاب هم مخالفند. آنها می‌خواهند روحیه‌ی استقامت و استقلال این ملت از بین برود. شعارهایی می‌دهند و حرفهایی می‌زنند؛ عده‌ای هم حرفهای آنها را تکرار می‌کنند. البته خود این واقعا یک داستان غم‌انگیز است که من نمی‌خواهم وارد آن شوم. این که بعضی افراد به دشمن بیشتر اعتماد می‌کنند تا به دوست؛ به بیگانه بیشتر روی خوش نشان می‌دهند تا به دوست؛ حرف بیگانه را تکرار می‌کنند علی‌رغم دوست؛ این داستان بسیار غم‌انگیز و ماجرای تلخی است که من امروز نمی‌خواهم وارد این قضیه شوم. اما نمی‌توانم هم بالاخره این قضیه را با شما ملت ایران در میان نگذارم. من یک وقت بالاخره خواهم گفت که بعضی کسان در این کشور، به نفع دشمن و علیه این ملت، به نفع متجاوز و علیه مظلوم، چه دارند می‌کنند؛ اما فعلا نمی‌خواهم وارد این بحث شوم.

آنچه که من امروز در پایان این بحث می‌خواهم عرض کنم، این است که ای ملت ایران! ای جوانان عزیز! ای روشنفکران! ای مجموعه‌های سیاسی! «اتقوا الله»؛ از خدا بترسید و پرهیزگار باشید. پیام بزرگ نماز جمعه در هر هفته، تقواست. تقوای خدا به این است که فریب دشمن را نخوریم و تسلیم دشمن نشویم. دشمن می‌خواهد



بین ما اختلاف بیندازد. دشمن آرزو می‌کند که بین مسؤولان اختلاف باشد. دشمن آرزو می‌کند که در ایران جنگ داخلی باشد. دشمن نمی‌تواند ببیند که جمهوری اسلامی توانسته است این کشور را امن و آرام نگه دارد. در هرجایی و به هر بهانه‌ای، چه جهالت کسی یا کسانی، چه غرض‌ورزی کسی یا کسانی، اگر ماجرای درست کند که امنیت را به هم بزند، دشمن خوشحال می‌شود. نمونه‌اش همین قضایایی است که به مناسبت انتخابات، در یکی، دو شهر اتفاق افتاد که البته یا ناشی از جهالت است، یا غرض. نباید این‌طور می‌شد. کسی که به یک مسأله اعتراض دارد، یک راه قانونی وجود دارد. شیشه شکستن و آتش زدن و اموال دولتی و اموال خصوصی را نابود کردن، راه صحیح و عاقلانه‌ای نیست. هیچ کس او را برای این کارها مدح نمی‌کند. هرجایی که اندک چیزی از این قبیل اتفاق افتاد، دستگاه‌های تبلیغی دشمن آن را بزرگ و درشت و تکرار و تشویق کردند! آری؛ دشمن ناامنی را تشویق می‌کند. تابستان گذشته در خیابانهای تهران اغتشاش و جنایت اتفاق افتاد و ناامنی ایجاد شد، که دشمن آن را تشویق می‌کرد! اگر دستگاه قضایی، با آن جنایتکار و با آن اغتشاشگر برخورد قاطع قضایی و قانونی بکند، این را دشمن مورد بمباران تبلیغاتی قرار می‌دهد. ما که نباید فریب دشمن را بخوریم.

من از همه‌ی گروه‌ها، از همه‌ی جمعیتها، از همه‌ی آحاد مردم، از عموم ملت ایران و جوانان - که البته خدا از ملت ایران و از جوانان راضی باشد؛ حقیقتاً بهترین نقش را شما همیشه در همه‌ی احوال نشان دادید - خواهش می‌کنم که مراقب فریب دشمن باشند. الان هم هیچ گله و شکوه‌ای از مردم نیست؛ شکوه از کسانی است که بایستی افکار مردم را جهت بدهند؛ اما گاهی به وظایفشان عمل نمی‌کنند و یا آشنا نیستند. وحدت مردم، اتحاد قلبی مردم، اتحاد روحی مردم، محبت مردم، وفاق مردم حول نظام اسلامی، حول احکام مقدّسه‌ی اسلام، حول قانون اساسی - که قانون اساسی هم منطبق بر احکام اسلامی است - حول قوانین کشور - که لاقلاً اغلب آنها منطبق بر قوانین اسلامی است؛ اگر نگوییم همه‌اش منطبق است - «وحدت ملی» را تشکیل می‌دهد.

امیدواریم که خدای متعال تفضّل کند، برکاتش را نازل فرماید. توجّهات ولی‌عصر ارواحنا فداه ان‌شاءالله شامل حال ملت شود و ملت بتواند این تجربه‌های عظیم را به پیش‌برد و مسؤولان کشور بتوانند همین اصلاحات - یعنی اصلاحات صحیح و اسلامی و انقلابی و ایمانی - را به بهترین وجهی انجام دهند و مردم را برخوردار کنند.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

و العصر. انّ الانسان لفي خسر. الا الذين امنوا و عملوا الصّالحات. و تواصوا بالحقّ و تواصوا بالصّبر. (27)

والسلام عليكم و رحمة الله و بركاته

5) مصباح المتهدج: 788

6) مصباح المتهدج: 788

7) مصباح المتهدج: 788

8) مصباح المتهدج: 788

9) بحار الانوار، ج 44، 329

10) بحار الانوار، ج 44، 329



- 11) نهج البلاغه، حکمت 448
- 12) محاسن، ج 2، 244
- 13) بحار الانوار، ج 44، 366
- 14) بحار الانوار، ج 45، 50
- 15) بحار الانوار، ج 45، 50
- 16) ارشاد، ج 2، ص 89
- 17) توحید: 1 - 4
- 18) نهج البلاغه، خطبه ی 40
- 19) نهج البلاغه، خطبه ی 40
- 20) آل عمران: 159
- 21) توبه: 73
- 22) نور: 2
- 23) توبه: 128
- 24) ارشاد: ج 1، 173
- 25) بحار الانوار، ج 44، 329
- 26) بحار الانوار، ج 100، 81
- 27) عصر: 1 3